هوالعلیم

تداخل اسباب و مسببات (5)

دیدگاه مرحوم آقاضیاء عراقی

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب مفاهیم - جلسهٔ بیست‌وهشتم

استاد
آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تبیین نظر مرحوم آقاضیاء در بحث تداخل اسباب

تقسیم بندی مرحوم آقاضیاء بر اساس امکان تکرر جزاء

مرحوم آقاضیاء در بحث تداخل و عدم تداخل اسباب، مطلب را تقسیم می‌کنند به مواردی که جزاء سنخاً متحد است مع تعدد الشروط به حیثی که لایمکن تعدد الجزاء، و به مواردی که جزاء سنخاً متحد است مع امکان تعدّده و تکرُّره.

در صورت اول به «إذا خفی الاذان فقصّر» و «إذا خفی الجدران فقصّر» مثال می‌زنند و می‌فرمایند که چون اجماع بر عدم تکرر صلاة هست، در اینجا چه باید کرد؟ اجماع هست بر اینکه نماز وجوداً و مرتبةً تکرار پیدا نمی‌کند؛ وجوداً به این معنا است که خود جزاء در مرحلهٔ دوم تکرار بشود، مرتبةً یعنی تکرار صلاة تأکد پیدا کند و متأکد بشود و استحبابش بیشتر بشود. در اینجا این‌طور نیست، چون وقتی که جدران مخفی بشود و صوت اذان هم مخفی بشود، دیگر صلاة قصر واجب است، دیگر صلاة قصر مؤکد که نداریم تا اینکه بگویند: بهتر این است که شما نماز را متأکداً قصر بخوانید. نه‌خیر، یک‌هم‌چنین چیزی نیست، بلکه یک وجوب می‌آید و آن وجوب صلاة مقصوراً است.[1]

نقد مرحوم آقاضیاء بر مرحوم آخوند در جمع «إذا خفی الاذان فقصّر» و «إذا خفی الجدران فقصّر»

در اینجا ایشان می‌فرمایند که مرحوم آخوند یکی از آن چهار وجهی را که ذکر می‌کنند این است که هر کدام از شروط مفهوم دیگری را مقید می‌کند؛ یعنی در إذا خفی الاذان فقصّر، این خفاء اذان مفهومِ إذا خفی الجدران را مقید می‌کند، چون وقتی که مولا می‌گوید: إذا خفی الجدران، دیوارها و خانه‌ها دیده نشود، معنایش این است که هر شرطی غیر از این شرط متحقق بشود، آن دیگر دخالت در قصر نمی‌کند و همین‌قدر که جدران دیده نشد، چه صدای اذان بیاید یا نیاید، چه عرفاً بگویند که از شهر خارج شده است یا نگویند، چه انسان از راه رفتن خسته بشود یا نشود، وجوب قصر ثابت می‌شود و هیچ‌کدام از این شروط دخالتی در وجوب قصر ندارند، بلکه آن چیزی که فقط در وجوب قصر دخالت دارد خفاء جدران است. ولی إذا خفی الاذان توسعهٔ این مفهوم را تضییق می‌کند و آن را قید می‌زند و مقید می‌کند و می‌گوید: اگر دیوارها مخفی بشود نماز قصر است و اگر صدای اذان هم شنیده نشود نماز قصر است. پس ما با منطوق هر کدام از شروط، مفهوم شرط دیگر را تقیید می‌زنیم.

ایشان می‌فرمایند: از آنجایی‌که بین منطوق و مفهوم تلازم عقلی هست و انفکاک بین لازم و ملزوم عقلاً مستحیل است، بنابراین امکان ندارد که شما با منطوق یکی از شروط، مفهوم دیگری را تخصیص یا تقیید بزنید. به‌جهت اینکه آن ارتباط خاص بین مفهوم و منطوق، یک ارتباط عقلی است و آن دیگر دست من و شما نیست که بخواهیم آن مفهوم را مضیق یا موسع کنیم؛ چون وقتی که این منطوق از ما سر می‌زند، لاجرم مفهومی به‌دنبال این خواهد آمد که آن دیگر به‌دست ما نیست تا اینکه مقیدش کنیم. شما خیلی هنر بخواهید انجام بدهید این است که خود این منطوق را کم و زیاد کنید، عام کنید، خاص کنید، مجمل کنید و مبیّن کنید، ولی دیگر به مفهوم راه ندارید! تلازم عقلی مفهوم و منطوق مثل تلازم

---

[1]. *نهایة الأفکار*، ج ۲، ص ۴۸۴.

عقلی بین صدا و وجود یک شخص در ورای جدار است.

شما فرض کنید که یک شخص دارد در اینجا راه می‌رود و صدایی از خودش ایجاد می‌کند یا دادی می‌زند، شما به دلالت عقلی متوجه می‌شوید که شخصی در این محوطه وجود دارد. چطور شما نمی‌توانید بین این‌دو فاصله بیندازید، در اینجا هم همین‌طور است؛ شما نمی‌توانید بین لازم و ملزوم فاصله بیندازید، نمی‌توانید قائل به افتراق بشوید، نمی‌توانید بین لازم و ملزوم جدایی بیندازید.

بنابراین این وجهی را که مرحوم آخوند برای رفع عویصه و مشکلهٔ تعدد شروط با امتناع تعدد جزاء ذکر کرده‌اند وجه غیرموجه است، به‌جهت اینکه مفهوم، قابل مقید شدن به شیئی نخواهد بود، یعنی درواقع مفهوم به‌دست ما نیست، مفهوم یک ارتباط بین منطوق و لازم خودش است و آن ارتباط، ارتباطی است که دیگر به‌دست متکلم نیست تا اینکه بخواهد آن را مضیق یا موسع کند.[1]

---

[1] ***همان.***

این قسمت از متن، سخن آقاضیا است در جایی که امکان تکرار جزا وجود داشته باشد، درحالی که بحث ما مربوط به جایی است که امکان تکرار جزا نباشد. لذا جواب آقاضیا همان سه ظهوری است که در ادامه بیان می‌شود.(محقق)

حالا ما چه کنیم؟ اینکه نشد، ایشان می‌فرماید: از آنجائی‌که خود جزاء دلالت بر صرف الوجود می‌کند و در اینجا تعدد جزا به عنوان صرف الوجود امکان ندارد؛ که البته بحثش گذشت که امکانش هست، به جهت اینکه ما در بحث صرف الوجود، قبلاً باید مسئلهٔ تعدد مطلوب و وحدت مطلوب را حل کنیم؛ اگر مولا بگوید که «اذا بُلتَ فتوضَّأ» در اینجا این صحبت است که وقتی بحث به عنوان صرف الوجود از انسان محقق شد، دیگر وضو بعد از وضو معنا ندارد، در اینجا این مسئله هست؛ اما اگر مولا گفت: «اِذا بُلتَ فَتَوضَّأ و اِذا بُلتَ ثانیاً فَتَوضَّأ ثانیاً» اینجا را چه می‌گویید؟ اگر یک بول کردی باید یک وضو بگیری، حالا اگر دوباره بول کردی دو تا وضو باید بگیری، یعنی وضوی بعد از وضو باید بگیری. آیا در اینجا باز قائل به استحالهٔ تحقق صرف الوجود بعد از صرف الوجود می‌شوید یا نه در اینجا قائل نمی‌شوید؟ به جهت اینکه در اینجا دو امر وجود دارد و وقتی که دو امر در وجود داشت، دو تا مطلوب در اینجا هست و دو تا صرف الوجود در اینجا می‌خواهد، صرف الوجود اول تعلق می‌گیرد به امر اول، صرف الوجود ثانی تعلق می‌گیرد به امر ثانی؛ غیر از این است؟ اگر مولا بگوید: وقتی که موقع نماز ظهر شد باید نماز ظهر را بخوانی؛ بعد دوباره بگوید: وقتی که دوباره موقع نماز ظهر شد تو باید یک نماز دیگر هم بخوانی، در اینجا استحاله پیش نمی‌آید، دو تا صرف الوجود است که به دو امر تعلق گرفته است و اشکالی نیست. استحاله در آنجایی پیش می‌آید که ما مطلوب‌مان واحد باشد، آن وقت صرف الوجود را بخواهیم متعدد اتیان کنیم؛ مطلوب واحد است یعنی یک امر بیشتر نداریم، یک امر شارع بر اتیان صلاة ظهر بعد از زوال، حالا ما آن صرف الوجود را اتیان کردیم و نماز خواندیم، اتیان بعد از اتیان یعنی چه؟ چون در اینجا مطلوب واحد است، پس با اتیان صرف الوجود آن مطلوب محقق شد، دیگر مطلوب بعد از مطلوب چه معنا دارد؟ وقتی که مولا می‌گوید: برو آب بیاور تا من سیراب بشوم، شما آب آوردی و مولا سیراب شد؛ سیراب شدن بعد از سیراب شدن دیگر معنی ندارد؛ چون منظور از آب آوردن، سیراب شدن مولا است. منظور از ریختن آب پای درخت این است که درخت سیراب بشود، شما آب زیادی بریزید می‌رود توی زمین، آب حرام می‌شود. بنابراین در جایی‌که مطلوب واحد است، این بحث می‌آید که با تحقق صرف الوجود، تکرر آن مستحیل است؛ اما اگر مطلوب، متعدد بود، مولا هم آب می‌خواهد برای سیراب شدن، و هم آب می‌خواهد برای مداوای سنگ کلیه‌ای که دارد، به صرف آب آوردن و سیراب شدن، آن مطلوب انجام نمی‌شود. می‌گوید: برو آب بیاور دوباره و ثانیاً؛ یا بگوید: آب بیاور برای سیراب شدن من و آب بیاور برای سنگ کلیه؛ الان شما یک لیوان آب آوردید و به مولا دادید، او خورد و سیراب شد، در اینجا مطلوب دیگری هست؛ دو تا لیوان دیگر باید برای مداوای آن درد بیاوری.

پس جناب شیخنا! استحالهٔ تحقق صرف الوجود بعد از صرف الوجود در آن موردی است که مطلوب، مطلوبِ واحد باشد، و در ما نَحنُ فیه قضیه مشکوک است، آیا مطلوب واحد است یا متعدد؟ قضیه این است. البته در ما نحن فیه چون اجماع بر این است که مطلوب واحد است، «اذا خفی الاذان فَقَصّر و اِذا خفی الجدران فَقَصّر» در اینجا این بحث نمی‌آید. ایشان در اینجا اضافه و فقط به عنوان یک مطلب گذرا مطرح کردند، منتهی در مقام بعدی می‌گویند. این بحث در اینجا مسلّم است در اینکه مطلوب، مطلوب واحد است و خود صرف الوجود به عنوان مطلوب واحد، لحاظ شده است ولو اینکه امر هم متعدد است. لذا در اینجا به دنبال چاره می‌افتیم که چه کنیم؟ وقتی که مطلوب واحد شد، پس این تعدد شروط را چه کنیم؟ آیا به شرط اول عمل کنیم و شرط دوم را کناربگذاریم؟ یا اینکه به شروط دوم عمل کنیم اولی را کنار بگذاریم؟ یا به هر دو عمل کنیم؟ مطلبی که قبلاً گذشت، بحث در آنجائی بود که این تعدد شروط با هم منافات داشته باشند و اصلاً مرحوم آقا ضیاء متوجه این قضیه نشده است که در جایی‌که شروط، منافاتی نداشته باشند، ظهور قضیهٔ شرطیه در استقلال در تأثیر، اقتضاء می‌کند که هر دو شرط باید اتیان بشود، مثل این که مولا بگوید: اگر عالم فقیه را دیدی باید

نظر مرحوم آقاضیاء در بارهٔ ظهور «إذا خفی الاذان فقصّر» و «إذا خفی الجدران فقصّر»

ایشان در اینجا سه ظهور و یا به‌عبارت‌دیگر دو ظهور را که یک ظهور هم خودش دو وجه دارد در اینجا بیرون می‌کشند:

ظهور اول

ظهور اول اینکه می‌فرمایند: هر قضیهٔ شرطیه‌ای در استقلالِ در تأثیر، ظهور دارد. من‌باب‌مثال وقتی که می‌گوییم: إذا خفی الاذان قضیهٔ شرطیه باطلاقه در استقلالِ در تأثیر ظهور دارد. یعنی از اطلاق شرط، استقلالِ در تأثیر استفاده می‌شود. یعنی این خفای اذان در ایجاب قصر مستقل است؛ چه شرط دیگری باشد یا شرط دیگری نباشد. این ظهور اول در قضیهٔ شرطیه.

پس مقتضای این ظهور و استقلالِ در تأثیر در قضیهٔ شرطیه این است که شرط دیگری در تأثیر به‌عنوان جزء العلة با این شرط جمع نشود. بنابراین اگر ما دو شرط داشته باشیم و این دو شرط مطلوب واحد را اقتضاء کنند، به مقتضای استقلال در تأثیرِ کُلِّ مِن الشرطین باید سبقت را به آن شرطی بدهیم که اول محقق می‌شود، چون آن جلوتر آمده است. و چون مستقل در تأثیر است بنابراین آن موجب قصر است، و اگر شرط بعدی بیاید آن شرط بعدی دیگر لغو خواهد بود. حالا اگر خفاء اذان زودتر برای شما پیدا شد آنجا باید نماز را قصر بخوانید، اگر خفاء جدران زودتر برای شما پیدا شد آنجا باید نماز را قصر بخوانید؛ چه شرط بعدی پیدا بشود و یا پیدا نشود. این لازمهٔ استقلالِ در تأثیر است.

حالا اگر ما از این ظهور رفع‌ید کردیم و گفتیم: نه‌خیر، جملهٔ شرطیهٔ ما ظهور در استقلالِ در تأثیر ندارد، این معنایش چیست؟ معنایش این است که باید هر دو شرط با هم انجام بشود تا اینکه نماز قصر بشود، و اگر شرط اول محقق شد ما باید صبر کنیم تا شرط دوم هم بیاید و وقتی که شرط دوم آمد مجتمعاً مؤثر در قصر هستند؛ چون اگر ما بخواهیم از ظهور رفع‌ید کنیم و بین این دو شرط را جمع کنیم معنایش این است که اینها دیگر مستقلِ در تأثیر نیستند و وقتی مستقلِ در تأثیر نبودند مجتمعاً مؤثر هستند. یعنی هر کدام به‌عنوان جزء العلة مستقل هستند. پس اگر شرط اول آمد جزء العلة آمده است، بعد صبر می‌کنیم تا اینکه شرط دوم بیاید؛ وقتی که هر دو آمدند آن موقع نماز را قصر می‌خوانیم. این ظهور جملهٔ شرطیه در استقلالِ در تأثیر. و ثمرهٔ رفع یدش هم این است که ایجاب می‌کند که هر دو شرط باید با هم باشند.

ظهور دوم

ظهور دیگری که ایشان در جملهٔ شرطیه منعقد کردند این است که می‌فرمایند: جملهٔ شرطیه باطلاقه در دخالت این عنوان خاص در تحقق جزاء ظهور دارد. دخالت داشتن عنوان خاص یعنی هم عنوان خفاء اذان در تحقق آن دخالت دارد و هم عنوان خفاء جدران. یعنی جملهٔ شرطیه و قضیه‌ای که معنون است به این عنوان می‌گوید که این عنوان من، مثلاً این عنوان خفاء اذان در تحقق جزاء دخالت دارد. آن جملهٔ شرطیه هم همین حرف را می‌زند می‌گوید که من از تو کمتر نیستم، خفاء جُدران که من باشم در تحقق این جزاء دخالت دارد. به‌موجب این دو عنوان باز باید بین این شرط و بین آن شرط را

او را اکرام کنی؛ بعد بگوید: اگر عالم فقیه اصولی را دیدی باید اکرام کنی. اگر عالم فقیه غیر اصولی دیدی، هنوز حکم وجوب اکرام نیامده است، اگر اصولی تنها را دیدی باز وجوب اکرام نیامده است؛ دو شرط اگر محقق شد آن موقع باید اکرام شود، صحبت در آن جایی است که این دو شرط با هم منافات داشته باشند، در آن جا بین این مسئله باید چه جور جمع کرد؟ اما اگر منافات نداشته باشند، مسلم این است که تعدد شروط در صورتی که جزا، جزای واحد باشد، اقتضاء می‌کند اجتماع بین هر دو را؛ اما اگر جزا متعدد بود، اشکال ندارد، شما به این شرط یک جزا را اتیان می‌کنید و به آن شرط هم جزای دیگری اتیان می‌کنید و هم ایشان و هم مرحوم آخوند هر دوی اینها، این بحث را مطرح کرده‌اند. اصلاً در اینجا اشکال این است که بین دو قضیهٔ «اذا خُفِیَ الاذان و اذا خُفِیَ الجدران» اصلاً جمع نمی‌شود کرد و در اینجا حتماً باید یک عنوان مشیر در نظر بگیرید؛ که البته مرحوم آقا ضیاء بنابراین فرض قضیه را مطرح کرده است؛ در حالی که می‌بایست برود جزء فروضی که در تعدد آن فروض، منافاتی با همدیگر نداشته باشد.

جمع کنیم، چون این عنوان می‌گوید که من دخالت دارم، آن عنوان هم می‌گوید که من دخالت دارم.
آن‌وقت از دخالت این دو عنوان، انحصار هر کدام از اینها هم به‌دست می‌آید؛ یعنی وقتی که این عنوان ظهور در دخالت داشته باشد، یعنی تأثیر در این عنوان منحصر است.
در ظهور اول که جملهٔ شرطیه مستقل در تأثیر بود، جمله شرطیه نمی‌گفت که تأثیر در من منحصر است، می‌گفت که من مستقلِ در تأثیر هستم؛ چه شرط دیگری باشد یا نباشد. اشکال ندارد که آن شرط دیگر هم بیاید و تأثیر کند ولی من مستقل هستم، من نیازی به تأثیر با غیر ندارم تا اینکه غیر به من ضمیمه بشود و هر دو با هم مؤثر واقع بشویم. اما این ظهور می‌گوید: تأثیر در من منحصر است، یعنی جملهٔ شرطیه می‌گوید که فقط من باید باشم و دیگری نباید باشد، شرط دیگری نباید باشد. آن شرط دیگر هم همین را می‌گوید، می‌گوید که عنوان من دخالت در تأثیر دارد، نه عنوان دیگری. یعنی هر کدام از این شروط، شرط دیگری را نفی می‌کنند، و می‌گویند که عنوان من دخالت دارد، عنوان دیگر اینجا چه‌کاره است؟! خفاء اذان می‌گوید که در اینجا فقط من در تأثیر دخیل هستیم، خفای جدران نباید باشد. خفای جدران هم می‌گوید که من به‌عنوان خودم دخالت در تأثیر دارم و خفای اذان نباید باشد. پس این ظهور با آن ظهور اولی تفاوت پیدا می‌کند.
بنابراین باید بین این دو شرط جمع کنیم و طبق این ظهور می‌دانیم که بالأخره یکی از این دو شرط مؤثر نیست، هر دوی آنها که نمی‌تواند مؤثر باشد، چون جمع بین هر دو محال است و یکی از این دو باید مؤثر باشد پس باید از این ظهور رفع‌ید کنیم.
رفع‌ید از این ظهور به دو نوع است که یا بگوییم که این دو عنوان در اینجا در دخالت بعنوانه الخاص ظهور ندارند، بلکه اینها عنوانِ مشیر هستند، یعنی در اینجا یک شیء ثالثی شرط است و اینها حکایت از آن شیء ثالث می‌کنند؛ مثلاً آن شیء ابتعاد یک مسافت خاص است که آن در قصر دخالت دارد، ولی شارع از آن ابتعاد گاهی‌اوقات به خفاء جدران تعبیر می‌آورد و گاهی‌اوقات به خفاء اذان تعبیر می‌آورد اما اصل، آن ابتعاد خاص است. پس ما در اینجا به این وسیله بین تعدد شروط جمع کردیم.
راه دوم این است که از انحصار دست برمی‌داریم و می‌گوییم: اینکه گفتید جملهٔ شرطیه ظهور در انحصار دارد می‌گوییم: نه‌خیر، منحصر نیست. وقتی که منحصر نشد، ثمره‌اش این است که هر کدام از این دو شرط زودتر اتفاق افتاد حقّ تقدم با آن است، چون می‌گوییم که منحصر نیست. این جملهٔ شرطیه می‌گوید که من منحصر در تأثیر نیستم، اگر دیگری هم بود اشکال ندارد. آن جملهٔ شرطیه هم می‌گوید که من منحصر در تأثیر نیستم که فقط من به این عنوان خودم مؤثر باشم اگر یک عنوان دیگری بود باز اشکال ندارد. بنابراین ثمره‌اش این است که هر کدام از این دو عنوان زودتر اتفاق افتاد؛ اگر خفاء اذان زودتر اتفاق افتاد یا خفاء جدران زودتر اتفاق افتاد، حق تقدم برای آن می‌شود و دیگری کنار می‌رود. و چون خفاء اذان زودتر اتفاق می‌افتد بنابراین خفاء جدران کنار می‌رود. صدای اذان زودتر از دیدن دیوارها محو می‌شود؛ ممکن است که شما دو سه برابر دورتر هم بروید ولی هنوز دیوارهای شهر پیدا باشد.

استاد: منظور مسافت است.

استاد: نه، مسافری که حرکت می‌کند حتماً موقع اذان که حرکت نمی‌کند. اگر این‌طور باشد پس شارع باید به مسافر بگوید که وقتی راه بیفتد که سر ظهر یا سر صبح باشد.

استاد: می‌دانم، پس روی حساب شما اصلاً خفاء اذان گفتنِ شارع غلط است؛ معنایش این است دیگر!

استاد: احسنت! اگر عنوان مشیر باشد پس خفاء جدران هم عنوان مشیر می‌شود. یعنی منظور شارع این است که این‌قدر از شهر دور بشوید که شأناً و تقدیراً اگر اذان بگویند صدایش به گوش شما نرسد؛ معنایش این است نه‌اینکه حتماً بگذارید سر ظهر بیرون بیایید. بلکه یعنی این‌قدر بیرون بیایید که موقع اذان گفتن صدای اذان را نشنوید.

ولی ما می‌خواهیم ببینیم که آیا در اینجا عنوان مشیر قصد شده یا نه. مرحوم آقاضیاء این را می‌خواهد بگوید؛ می‌خواهد بگوید که ما در مقام توجیه، یکی از توجیهاتی که می‌کنیم همین عنوان مشیر است که می‌گوییم: نه این شرط خفای اذان دخالت دارد و نه این شرط خفای جدران دخالت دارد، هر دوی اینها از یک ابتعاد مسافتی حکایت می‌کنند که اگر آن ابتعاد مسافت را به آن عرب بسیط بیابانی بگویند، نمی‌فهمد که چقدر باید دور شود.

لذا خیلی از این مسائلی که ما در شرع داریم، همه به‌خاطر رفع محذوریت است، نه‌اینکه خودش در این عنوان دخالت داشته باشد. من‌باب‌مثال در مورد جماعت می‌گویند: «إذا رأی الامام أو یَری مَن یَری الامام؛ یا خودش امام را ببیند، یا کسی را ببیند که او امام را ببیند.» معنایش این است که صف‌ها متصل به هم باشد اما اینکه واقعاً خود شخص امام را ببیند ملاک نیست. حالا اگر یک آدم قدکوتاه و بندانگشتی بود که نه خودش امام را می‌بیند و نه کسی را که او امام را ببیند می‌بیند؛ در اینجا اگر ما بخواهیم به این عنوان خاص عمل کنیم، اولاً این آدم یک متری امام را که نمی‌بیند چون آدم‌های دو متری جلویش هستند، ثانیاً شخصی که امام را ببیند را هم نمی‌بیند، به‌خاطر اینکه فرض کنید در صف چندم است و صف‌ها یک پیچ خورده است، بنابراین دیگر این آدم یک متری نه خودش امام را می‌بیند و نه کسی را که او امام را ببیند، می‌بیند؛ پس باید بگوییم که نماز او باطل است! این دلیل که این‌طور نیست! این عنوان مشیر است، یعنی اتّصال برقرار باشد. حالا چطور به آن عرب این را بگویند؟! مثل سعودی‌ها که آن پاسبانِ سر چهارراه سیصد متر با جماعت فاصله دارد اما همین‌که موقع نماز جماعت می‌شود همان‌جا در کنار آن تابلویی که ایستاده است اقتدا می‌کند! در اینجا شارع می‌گوید که این نماز تو باطل است، چون تو اتّصال نداری، و اتّصال باید برقرار بشود.

ما عنوان مشیر زیاد داریم؛ من‌باب‌مثال در مسئلهٔ هلال هم می‌توانیم بگوییم که بنا بر یک طرف قضیّه اینجا هم عنوان، عنوان مشیر است. آن کسانی که قائل به طریقیت هستند می‌گویند که در «صوموا لرؤیته و أفطِروا لرؤیته»[1] یا «إذا مضی ثلاثون یومًا فَافطِر أو صُم»[2] عنوان، عنوان مشیر است؛ یعنی عنوانی است که حکایت می‌کند از اینکه هلال وجود داشته باشد، حالا خودت ببینی یا اینکه سی روز گذشته باشد. اینها دیگر مسئله‌ای نیست. البتّه این بنا بر طریقیت است. اما در طرف دیگر قضیّه اگر ما این «صوموا لرؤیته و أفطِروا لرؤیته» را از باب موضوعیت گرفتیم نه از باب طریقیت، دیگر عنوان، عنوان مشیر نیست و این دخالت عنوان خاص است؛ یعنی خود عنوان خاص در اینجا دخیل است.

إن‌شاءالله اگر یک‌وقت بحث رؤیت هلال را کردیم، در آنجا هم این مسئله را مطرح می‌کنیم؛ خلاصه قضیّه بی‌هیچ هم نیست!

حالا در اینجا مرحوم آقاضیاء می‌گویند که ما در اینجا چه کنیم؟ اگر بخواهیم بگوییم ظهور قضیهٔ شرطیه در عنوان خاص است و جمع بین این دو عنوان هم در عرض واحد ـ نه در طول، البتّه بحث طول و عرضش را هم الآن می‌گوییم ـ امکان ندارد، در این‌صورت باید از انحصار دخالت عنوان خاص رفع‌ید کنیم. حالا یا باید بگوییم که عنوان مشیر است و به این وسیله جملهٔ شرطیه را از ظهور در انحصار خارج کنیم یا اینکه بگوییم: منحصر نیست، منحصر که نشد یعنی اگر یکی از اینها سبقت

---

[1] . ***وسائل الشیعة***، ج۱۰، ص ۵۲۵.

[2] . رجوع شود به ***وسائل الشیعة***، ج۱۰، ص ۲۶۲.

بگیرد کفایت می‌کند چون دیگر عنوان خاص منحصر نیست. یعنی این ظهور در انحصار دخالت عنوان خاص را برمی‌داریم، یعنی اگر یک عنوان دیگری مقدم بر این عنوان هم آمد، آن اولویّت دارد، و خصوص این عنوان خاص دخالت در تأثیر ندارد، و خصوص عنوان خاص دیگر هم دخالت در تأثیر ندارد. بنابراین اگر ما این دو قضیهٔ شرطیه را از این ظهور در انحصار دخالت عنوان خاص برداشتیم معنایش این می‌شود که هر کدام از این دو زودتر تحقق پیدا کردند همان برای وجوب قصر کفایت می‌کند.

این دو ظهوری که در اینجا بود، و ما ظهور دوم را تقسیم کردیم به دو ظهور که می‌شود سه ظهور.[1]

مرحوم آقاضیاء کدام ظهور را ترجیح می‌دهد؟

بعد ایشان می‌فرمایند: حالا از این سه ظهور کدام مقدم است؟ از کدام‌یک از این دو ظهور یا به‌عبارت‌دیگر سه ظهور رفع‌ید کنیم؟

ایشان می‌فرمایند که دومی متعین است که بگوییم ما از ظهور جملهٔ شرطیه در دخالت عنوان خاص دست برمی‌داریم. یعنی می‌گوییم این عنوان در جملهٔ شرطیه عنوان مشیر است؛ یعنی این تعدد شرط به‌عنوان مشیر از یک شرط اصلی و یک سبب اصلی حکایت می‌کنند که آن شرط و سبب اصلی دخالت در وجوب قصر دارد. بنابراین هر کدام از این شرط‌ها که محقق بشوند آن شرط اصلی محقق شده است چون اینها حکایت از آن می‌کنند دیگر.

آن‌وقت در اینجا آن ظهور جملهٔ شرطیه در استقلال محفوظ می‌ماند یعنی جملهٔ شرطیه ظهور در استقلالش را دارد. چطور استقلال دارد؟! مگر ما نمی‌گوییم که هر شرطی مستقلاً مؤثر است، بنابراین اگر یکی از این شرط‌ها زودتر انجام شدند این مستقل در تأثیر است و نباید منتظر بماند تا شرط دیگر ضمیمه بشود تا اینکه مؤثر بشود. پس اگر ما دست از ظهور انحصار در دخالت عنوان برداشتیم، ظهور قضیهٔ شرطیه در استقلال به‌حال خودش باقی می‌ماند ولی اگر ما دست از ظهور جملهٔ شرطیه در استقلال برداشتیم، در اینجا انحصار دخالت در عنوان هم ازبین می‌رود، پس بهتر این است که ما از این ظهور انحصار دخالت عنوان دست برداریم که می‌گویند: «الضرورات تقدَّرُ بقدرها».

پس حالاکه ما ضرورت داریم که دست از یک ظهور برداریم، آیا بهتر است دست از ظهوری برداریم که موجب می‌شود فقط دست از یک ظهور برداشته شود، یا دست از ظهوری برداریم که با دست برداشتن از آن ظهور، دست از ظهور دیگر هم برداشته می‌شود؛ یعنی از دوتا ظهور دست برداشته می‌شود؟ حقّ تقدم با کدام است؟ اینکه ما گفتیم دست از ظهور جملهٔ شرطیه در استقلال برداشتیم، یعنی چه؟ یعنی باید هر دو شرط با یکدیگر باشند تا اینکه جزاء محقق بشود. پس دست از ظهور جملهٔ شرطیه در انحصار در دخالت عنوان هم برداشته می‌شود و آن هم ازبین می‌رود؛ چون انحصار در دخالت عنوان این است که این شرط می‌گوید که عنوان من باید محقق بشود تا اینکه مؤثر واقع بشود، آن شرط هم می‌گوید که باید عنوان من محقق بشود تا اینکه شما صلاة را قصر بخوانید. اگر ما گفتیم جملهٔ شرطیه ظهور در استقلال ندارد، ظهور در استقلال نداشتن یعنی هر دو شرط باید با هم باشند، بنابراین این طرف قضیّه هم خراب شد و دیگر انحصار در دخالت عنوان هم ازبین می‌رود و دو عنوان منحصر نیستند، چون هر دو عنوان باید با هم باشند تا اینکه وجوب قصر بیاید.

پس ما دست از دو ظهور برداشتیم، نه یک ظهور. یعنی دست برداشتن از ظهور جملهٔ شرطیه در استقلال، لازم می‌گیرد که شما دست از ظهور در جملهٔ شرطیه در انحصار دخالت عنوان هم بردارید، و وقتی که امر دائر می‌شود که ما دست از یک ظهور برداریم یا دست از دو ظهور برداریم،

---

[1]. *نهایة الأفکار*، ج۲، ص ۴۸۴.

حقّ تقدم با این است که بگوییم: ما از آن انحصار در دخالت عنوان دست برمی‌داریم تا اینکه جملهٔ شرطیه ظهور در استقلال در تأثیرش باقی بماند. این مطلب ایشان بود.[1]

اشکال استاد بر نظر مرحوم آقاضیاء

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که ما در این طرف قضیّه قبول داریم که اگر شما دست از ظهور در استقلال شرط در تأثیر بردارید، این موجب می‌شود که ظهور جملهٔ شرطیه در انحصار دخالت عنوان هم ازبین برود، و دیگر عنوان منحصر نیست. یعنی چه این عنوان و چه عنوان دیگر هر کدام که باشد مسئله‌ای نیست. بنابراین وقتی که مسئله‌ای پیدا نشد در این‌صورت بین هر دو عنوان هم اگر جمع بشود دیگر اشکال ندارد؛ چه این عنوان و چه عنوان دیگر.

ولی صحبت در این است که چرا شما می‌گویید: اگر دست از انحصار در دخالت عنوان برداشتید جملهٔ شرطیه در استقلال در تأثیر باقی می‌ماند؟! درصورتی‌که اگر ما دست از انحصار در عنوان برداشتیم معنایش این است که هر کدام از این دو شرط که زودتر انجام بگیرد تأثیر را ایجاب می‌کند. وقتی که ما دست از انحصار دخالت عنوان برداشتیم، یعنی این عنوان خاص دخیل نیست و اگر یک عنوان دیگر هم باشد باز کافی است، این شرط هم می‌گوید که این عنوان خاصّ من دخالت ندارد و اگر یک عنوان دیگر باشد باز کافی است. معنایش این است که اینها می‌گویند: هر کدام از این دو عنوان زودتر اتفاق افتادند دیگر صلاة مقصور می‌شود.

ما سراغ استقلال در تأثیر می‌آییم و می‌گوییم: جناب شیخنا وقتی که شما می‌گویید: هر کدام از اینها که زودتر تحقق پیدا کردند مستقل در تأثیر هستند، آن شرط دیگر در اینجا چه می‌شود؟! آیا شما شرط دیگر را لغو می‌دانید؟! اگر شرط دیگر را لغو بدانید بنابراین اصلاً تأثیر را در آن منتفی کردید؛ چه برسد به استقلال در تأثیر یا عدم استقلال در تأثیر! در این‌صورت اصلاً شرطِ دیگر تأثیر ندارد تا برسیم به اینکه در تأثیر مستقل است یا مستقل نیست.

پس شما که می‌گویید: با أحد الشرطین هر کدام مقدم بود جزاء محقق می‌شود، اگر خفاء اذان زودتر از خفاء جدران محقق شد پس نماز را در آنجا باید قصر بخوانید. صحبت در این است که در اینجا راجع به خفاء جدران شما چه می‌گویید؟! آیا خفاء جدران استقلال در تأثیر دارد یا ندارد؟! اگر بگویید دارد پس کجاست؟! شما استقلال در تأثیر را به اولی دادید و گفتید که اگر اذان مخفی شد این مستقل در تأثیر است و شما باید نماز را قصر بخوانید! در اینجا شرط دوم چه می‌شود؟! شرط دوم سرش بی‌کلاه می‌ماند! آیا ظهور جملهٔ شرطیه که می‌گویید مستقل در تأثیر است فقط برای جملهٔ شرطیهٔ اولی است یا دومی هم مستقل در تأثیر است؟! یعنی آیا فقط خفاء اذان در اینجا مستقل در تأثیر است؟! دیگر خفاء جدران مستقل در تأثیر نیست؟! این که با جملهٔ شرطیه منافات دارد! پس در اینجا بدون اینکه در ظهور استقلال در تأثیر دست‌اندازی کنید شما نمی‌توانید از ظهور انحصار در دخالت عنوان رفع‌ید کنید، چون طبعاً آنجا هم خراب می‌شود.

پس هر کدام از این شرط‌ها مستقل در تأثیر نیستند؛ مستقل در تأثیر نبودن، به این معنا نیست که برای تأثیر نیاز به دیگری دارند، بلکه به این معنا است که دیگری اصلاً از تأثیر می‌افتد و اصلاً بحث استقلال و عدم استقلال دیگر در اینجا مطرح نمی‌شود و اصلاً دیگر تأثیر در اینجا ندارد.

پس شما در اینجا چاره‌ای ندارید غیر از اینکه بگویید: هردوی اینها عنوان مشیر هستند؛ نه استقلال در تأثیر دارند و نه در دخالت عنوان خاصّ خودشان انحصار دارند. اینها عنوان مشیر هستند و با عنوان مشیر این عویصه را دفع کنید. این اشکالی است که بر این کلام ایشان وارد می‌شود.

---

[1] . ***همان***، ص ۴۸۵.

اشکال استاد به اشکال مرحوم آقاضیاء به مرحوم آخوند

اشکال اول

اشکال دیگری که به مطلب ایشان وارد می‌شود در آن اشکالی است که به مرحوم آخوند وارد کرده‌اند. شما که می‌گویید: ما نمی‌توانیم با منطوق یکی از دو قضیّه، مفهوم دیگری را قید بزنیم به‌خاطر اینکه بین مفهوم و بین منطوق تلازم است و تلازم از اختیار متکلم خارج است و هر لازمی ملزوم خودش را لازم گرفته است، مولانا! اشکالی که وارد می‌شود این است که درست است که از نقطه‌نظر عقلی مفهوم، ملزوم برای منطوق است ولی سعه و ضیق مفهوم دراختیار متکلم است؛ اگر متکلم منطوق را عام بیان کند در نتیجه مفهوم خاص می‌شود، اگر منطوق را خاص بیان کند مفهوم عام می‌شود.

به چه دلیلی ما نمی‌توانیم با منطوق، یک مفهومی را مقید کنیم درحالی‌که مفهوم یک کلام نفسی است و کلام نفسی کلامی است که مراد متکلم است؟! و وقتی که مراد متکلم شد همان‌طوری‌که یک منطوق مراد متکلم است و ارادهٔ جدی دارد و اگر عام باشد ما می‌توانیم آن را با خاصی تخصیص بزنیم و اگر مطلق باشد آن را با قیدی مقید کنیم، همان‌طور مفهوم هم مراد متکلم است و کلام نفسی است پس می‌توان آن را تخصیص زد. ولی متکلم دو گونه کلام دارد؛ یک کلام را بیان می‌کند و یک کلام را بیان نمی‌کند. عدم بیان آن کلام، دلیل نمی‌شود که شما نتوانید آن را قید بزنید. این اشکال اول بود.

اشکال دوم

اشکال دوم اینکه اگر شما دو قید را پشت سرهم در یک کلام بیاورید در آنجا چه می‌گویید؟! مثلاً اگر بگوییم: «إذا خُفی الاذان و خُفی الجدران فقصّر» از شما می‌پرسیم که آیا متکلم می‌تواند در یک جمله دو قید و دو شرط را با همدیگر بیاورد یا نمی‌تواند؟ می‌تواند. مگر در آنجا نمی‌گویید که این دو منطوق با همدیگر جمع می‌شوند و یک مفهوم مضیقی را برای ما ایجاد می‌کنند؟! شما می‌گویید که اگر یکی از این دو شرط نبود مفهوم ما موسّع می‌شد، حالاکه یک شرط آمده است و ضمیمهٔ شرط دیگر شده است مفهوم ما مضیّق می‌شود.

حالا ما می‌گوییم که چه اشکال دارد دو شرط جداجدا بیاید؟! چه فرقی است بین اینکه در قضیهٔ ما دو شرط در کنار هم قرار بگیرند و یک مفهوم را ایجاد کنند یا اینکه دو شرط در دو قضیهٔ مستقل داشته باشیم؟! وقتی که هر دو از متکلم صادر شده است و هر دو را متکلم قصد کرده است و چاره‌ای جز جمع بین این دو و معیت دادن بین این دو شرط نیست، ماالفرق بین اینکه دو شرط در یک قضیّه باشند یا اینکه دو شرط در دو قضیّه باشند؟! پس اینکه شما بگویید: مستحیل است، این هیچ‌وجهی ندارد!

بله، اگر بعد از تمام این شرایط، بعد از تمام این مقارنات یک مفهوم درست شد آن‌موقع شما بخواهید مفهوم را از منطوق بگیرید و جدا کنید آن مستحیل است، و این را قبول داریم. اما صحبت در این است که اول باید توسعه و تضییق مفهوم مشخص بشود، آن‌موقع اگر ما مفهوم را از منطوق جدا کردیم بگویید محال است؛ ولی هنوز توسعه و تضییق مفهوم مشخص نشده است. چطور هنوز دایرهٔ مفهوم مشخص نشده است و شما توسعه و تضییق در این دایره را مستحیل می‌دانید؟! این هم اشکال دوم به اشکال ایشان که بر فرمایش مرحوم آخوند وارد کرده‌اند.

نتیجه‌گیری مرحوم آقاضیاء

بنابراین ایشان نتیجه می‌گیرند: وقتی که ما نتوانستیم رفع‌ید از ظهور جملهٔ شرطیه را در انحصار دخالت عنوان بر رفع‌ید از ظهور جملهٔ شرطیه در استقلال در تأثیر ترجیح بدهیم ـ مثل‌اینکه کسی بگوید: ترجیح بین این دو ترجیح بلا مرجح است و ما این ترجیح را قبول نداریم، همان‌طورکه الآن ما اشکال کردیم بر این مسئله و گفتیم: رفع‌ید از انحصار، موجب رفع‌ید از استقلال تأثیر هم خواهد شد، بلکه اصلاً تأثیر را برمی‌دارد، چه برسد به اینکه استقلال و عدم استقلال در تأثیر را بردارد! ـ مقتضای قاعده جمع بین هر دو شرط است. یعنی هر دو شرط باید در اینجا جمع بشود؛ یعنی وقتی که شرط اول انجام گرفت ما باید صبر کنیم تا شرط دوم هم انجام بگیرد، چون هنوز بقاء اشتغال تکلیف بر ذمهٔ ما

هست.

من‌باب‌مثال وقتی که شما از منزلتان بیرون می‌آیید بر ذمهٔ شما نماز کامل است و وقتی که می‌رسید به جایی که صدای اذان را نمی‌شنوید و در حدّ ترخص شک می‌کنید، در اینجا استصحاب اجازه نمی‌دهد که نماز را قصر بخوانید تا اینکه به جایی برسید که دیوارها را نبینید. و در مراجعت از سفر هم همین‌طور است، ذمهٔ ما اشتغال به قصر دارد، اگر شما آمدید و آمدید و رسیدید به یک جایی که دیوارها را دیدید، آیا وقتی که دیوارها را دیدید حدّ ترخص است؟ نه، استصحاب اشتغال در قصر موجب می‌شود که باز هم جلو بیایید تا اینکه اذان هم آشکار بشود. پس در خروج از بلد و در دخول در بلد قضیّه عکس می‌شود.[1]

ولیکن با این بیانی که ما عرض کردیم مسئله در اینجا از باب عنوان مشیر است و هر دوی اینها مشیر به یک عنوان ثالث هستند.

بله، اگر ما نتوانستیم در یک جا عنوان مشیر اخذ کنیم، در اینجا فرمایش مرحوم آقاضیاء که استصحاب اشتغال حکم تکلیفی قبل است محکّم است.

این فرمایش ایشان در مقام اول که امتناع تعدد جزاء است. و مقام دوم در این است که تعدد و تکرّر جزاء اشکالی نداشته باشد. این دیگر إن‌شاءالله برای جلسه بعد.

استاد: آن که به مانحن‌فیه کاری ندارد و با این تفاوت دارد. در آنجا یک حکم است و یک تکلیف است و مطلوب هم مطلوب واحد است، ولی به‌خاطر جهاتی اتیان آن مطلوب برای ما در وجود واحد غیرمقدور است. ما باید به‌خاطر رفع اشتغال ذمه و برائت ذمه این‌قدر آن مطلوب را انجام بدهیم تا یقین به برائت ذمه پیدا کنیم. آن به مانحن‌فیه مربوط نمی‌شود.

استاد: بله، می‌تواند.

استاد: بله، مثلاً شرط را خاص بعد از عام می‌آورند، یا عام بعد از خاص می‌آورند. اینها شروطی است که خودش هم مؤکّد است. اما در مانحن‌فیه صحبت در آنجایی است که شروط ما شروطی باشند که با هم جمع نشوند.

استاد: اشکالش این است که خفای اذان زودتر از خفای جدران واقع می‌شود. مگر اینکه شما در اینجا بحث را روی بحث عرفی ببرید؛ حالا یا بگویید عنوان مشیر است ـ در اینجا درواقع عنوان مشیر است ـ یا اینکه یک‌طور دیگر مسئله را حل کنیم، مثلاً بگوییم: اصلاً منظور از خفاء جدران، خفاء جدران واقعی نیست، به شکلی که به‌هیچ‌وجه حتی هاله‌ای از دیوار هم دیده نشود، بلکه دیدن دیوار در خفاء جدران این‌گونه است که شما واقعاً این دیوار را نبینید. اگر قرار است که واقعاً یک دیوار را نبینید، دیگر با خفاء اذان فرقی نمی‌کند. در این‌صورت هر دوی اینها از یک قضیّه حکایت می‌کنند که عنوان مشیر هم همین است. عنوان مشیر در آنجایی است که هر دوی اینها در عرض همدیگر حکایت از یک جهت می‌کنند.

ولی اگر ما نتوانستیم در اینجا عنوان مشیر به‌دست بیاوریم، یعنی جامع بین هر دو را اصلاً نتوانستیم پیدا کنیم، در این‌صورت باید هر دوی این شروط محقق بشود تا ذمهٔ ما بری بشود. من‌باب‌مثال شارع می‌گوید که اگر در ماه مبارک رمضان افطار کردیم باید یک کفاره بدهیم و یک بنده آزاد کنیم،

---

[1]. *نهایة الأفکار*، ج۲، ص ۴۸۵.

بعد قبل از اینکه این بنده را آزاد کنیم، ظهار هم کردیم، آن‌وقت مسئله اینجا مطرح می‌شود که این دو موجب کفاره چطور باید جمع شوند؟! در اینجا باید گفت که این دوتا اصلاً با هم جمع نمی‌شوند. در اینجا دیگر ما اصلاً عنوان مشیر را نمی‌توانیم پیدا کنیم، چون کفارهٔ ظهار یک مسئله است، کفارهٔ صوم یک مسئلهٔ دیگر است، و اصلاً نمی‌توان بین این دو را جمع کرد.

مگر اینکه بخواهیم بنا بر آن وجوه بعیده جمع کنیم و بگوییم که در مورد کفارات، منظور یک تنبّه و یک گوش‌مالی است که هم کفارهٔ صوم و هم ظهار موجب آن گوش‌مالی می‌شود، و آن چیزی که گوش‌مالی را ایجاب می‌کند آن عنوان مشیر است؛ یعنی ما به‌عنوان یک امر مبهم ایجاب می‌کنیم، نه به‌عنوان یک امر مشخص.

در مورد خفاء اذان و خفاء جدران عنوان مشیر خیلی مشخص است، ابتعاد و دور شدن از بلد به یک حدی که این دو شرط حکایت از آن ابتعاد بکند. اما در بعضی جاها عنوان مشیر گرفتن خیلی سخت است. یعنی انسان جامعی بین هر دو شرط پیدا کند که آن جامع سبب اصلی برای جزاء باشد؛ در اینجا دیگر به هر دو شرط باید عملکرد و مشخص است که باید دو شرط انجام بشود.

استاد: ما اول در خفاء جدران تصرف می‌کنیم و می‌گوییم: منظور از خفاء جدران، خفاء عرفی جدران است نه خفاء واقعی. در خفاء واقعی مثلاً وقتی شما از قم که به طهران می‌روید هنوز ده فرسخ مانده تا به طهران برسید ـ ده فرسخ هم بیشتر ـ ساختمان‌ها و دیوارهای طهران را می‌بینید، مشخص است که دیگر ده فرسخ حدّ ترخص نیست. پس خفاء جدران می‌شود خفاء جدرانی که واضح و مشخص باشد؛ آن هم با حدّ اذان تقریباً یک اندازه درمی‌آید. وقتی که یک‌اندازه شد، آن‌وقت برای ابتعاد مسافت عنوان مشیر می‌شود.

استاد: آن موقع که بلندگو نبوده است!

استاد: این حرف‌ها یعنی چه؟! در آنجا که شارع نمی‌تواند موضوع را تفاوت بدهد. موضوعات شارع برای همهٔ ازمنه عام است.

استاد: شارع که یک مسئله را مطرح می‌کند مثلاً الآن حدی را تعیین کرده است، آن حد دیگر کم و زیاد نمی‌شود. آن زمان از یک شهر، مثلاً مدینه پنج قدم بیرون می‌آمدید دیگر صدایی را نمی‌شنیدید، نه صدای هواپیمایی بود، نه صدای ماشینی بود، چیزی نبود دیگر. فرض کنید شما از یک دِه اگر یک کیلومتر دورتر بیایید با نصف شب اصلاً فرقی نمی‌کند. بله، یک وقت داد و بیداد و هوار است در اینجا شب و روز فرق می‌کند، اما آن موقع این حرف‌ها نبوده است. یعنی تمام این چیزها منزَّل به زمان خود شارع است. باید ببینیم که در زمان شارع قضیّه چگونه بوده است. در آن زمان نصف‌شب و ظهرش دیگر فرقی نمی‌کرد، مسافت مشخص بود.

اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمد